

قلمرو ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه مصوب سال ۱۳۱۲

احترام به معتقدات مذهبی اقلیت‌ها در ایران سابقه کهن دارد. آزاد شدن یهودیان زندانی «بابل وسیله کوروش و شرکت داریوش در مراسم تقدیس گاواپیس مصریان هرچند عاری از شائبه‌های سیاسی نبوده است ولی دست کم می‌تواند دلیل عدم تعصب مذهبی ایرانیان باستان تلقی گردد.

انگیزه وضع و تصویب ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه، گذشته از جنبه ضرورت حقوقی قضیه که در این مختصر مجال بحث آن نیست، ناشی از این ایده باستانی ایرانی بوده است.

بحث پیرامون قلمرو ماده واحده ایجاب مینماید پیشتر مفهوم «احوال شخصیه» در حقوق مدون ما روشن گردد.

قانونگذار ما در هیچ متن قانونی تعریف جامعی از «احوال شخصیه» بدست نداده است و فقط در ماده ۶ قانون مدنی مصادیقی برای آن برشمرده است.

ماده ۶ قانون مدنی: قوانین مربوط به احوال شخصیه از قبیل نکاح، طلاق، و اهلیت اشخاص وارث در مورد کلیه اتباع ایرانی ولو اینکه مقیم در خارجه باشند مجری خواهد بود» بطوریکه ملاحظه میشود «اهلیت» در ماده ۶ قانون مدنی جزو مصادیق «احوال شخصیه» ذکر گردیده در حالیکه در ماده ۷ همان قانون «اهلیت» عنوان خاصی در کنار اصطلاح «احوال شخصیه» بخود اختصاص داده است و در ماده واحده اساساً اهلیت «جزو احوال شخصیه» شمرده نشده است. این تعارض در بیان که ناشی از عدم صراحت فکری قانونگذار در تعریف مفاهیم حقوقی است. خود منشا بروز اشکالات عملی متعددی در تطبیق احکام قانونی با مصادیق خارجی آنهاست که انگیزه نگارنده در تهیه این مقاله است.

بطور کلی هر انسان اجتماعی باعتبار زندگی در اجتماع، دارای دوسو

شخصیت است: شخصیت فردی و شخصیت اجتماعی. بدیهی است در این تقسیم‌بندی، شخصیت بمفهوم روانشناسی آن بهیچوجه مورد نظر نیست بلکه مراد از این اصطلاح، موقعیتی است که هر فرد باعتبار اینکه فردی از افراد اجتماع است دارا میباشد. منظور از «شخصیت اجتماعی» موقعیت سیاسی فرد از جهت تعلق او به یک سرزمین و یک سازمان سیاسی معین است که موضوع اساسی بحث تابعیت بوده و از حوصله بحث ما خارج است.

«شخصیت فردی» به آن قسمت او ویژگیهای فردی شخص اطلاق میگردد که مشخص او بعنوان فردی از سایر افراد اجتماع میباشد. به بیان دیگر تعیین موقعیت فردی اشخاص از جهت جنسیت، تاهل و تجرد، نسب، صغر و کبر مربوط به «شخصیت فردی» افراد میگردد و «احوال شخصیه» ناظر باین دسته از حالات افراد است و وجه تسمیه اداره ثبت احوال باین اسم، بلحاظ آنست که این قبیل حالات افراد را ثبت و ضبط مینماید.

حال باید دید آیا دامنه شمول ماده واحده به «اهلیت» افراد مشمول این ماده قابل تسری است؟

بدلائل زیرین هرچند اهلیت که باعتبار وابستگی آن به رشد در محدوده تعریف «احوال شخصیه» میگنجد، لیکن ایرانیان غیر شیعه از جهت احراز «اهلیت قانونی» تابع عموماً قانون مدنی میباشند.

۱- با وجودیکه بموجب اصل اول متمم قانون اساسی مذهب رسمی ایرانیان، شیعه دوازده امامی است و در مذهب شیعه سن رشد برای دختر ۹ سال و برای پسر ۱۵ سال تعیین شده است، ولی بدلیل اهمیت موضوع قانونگذار ایران این شاخص مذهبی را در خصوص «اهلیت» نپذیرفته و با توجه به مواد ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۱۲۱۰ قانون مدنی و ماده واحده قانون رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ معلوم میشود که جز در موارد استثنائی قانونگذار ایران سن ۱۸ سالگی را برای احراز «اهلیت» افراد بعنوان ضابطه پذیرفته است. بنابراین اگر «اهلیت» ایرانیان غیر شیعه از عموماً قانون مدنی استثناء گردد، معنایش این خواهد بود که برای اقلیت‌های مذهبی حقوقی بیش از قاطبه ایرانیان که به یک اعتبار اکثریت مذهبی را تشکیل میدهند شناخته گردد و این امر معقول نیست.

۲- قید «انتظامات عمومی» در ماده واحده، مانع از شمول احکام این ماده به بحث مربوط به «اهلیت» میگردد. زیرا در روابط تجاری افراد صرفاً وجهه تجاری آنان مورد شناسائی طرف مقابل قرار میگیرد و به معتقدات مذهبی آنان و اینکه تابع چه کیش و آئینی هستند کمتر توجهی نمیشود، حال با توجه به عمق اختلاط فرقه‌های گوناگون مذهبی در اجتماع چنانچه اقلیت‌های مذهبی از نظر «اهلیت» تابع مقررات کیشی خود باشند، این امر مستمسکی برای متزلزل ساختن معاملات بدست خواهد داد و قید عدم مخالفت با «انتظامات عمومی» که یکی از شرایط اعمال ماده واحده است برای جلوگیری از بروز این قبیل مخاطرات اقتصادی است.

۳- از ظاهر ماده واحده نیز چنین برمیآید که قانونگذار ایران در اعطای امتیاز موضوع ماده واحده نظری به «اهلیت» افراد نداشته است. زیرا نه تنها تصریحی شبیه آنچه در ماده ۷ قانون مدنی باین امر نموده است در ماده واحده دیده نمی‌شود، بلکه در شقوق سه‌گانه آن نیز حکمی در این زمینه مقرر نداشته است.

تعارضی که ظاهراً بند ۱ ماده واحده با مقررات قانون حمایت خانواده دارد نیز قابل بحث است. گروهی از صاحب نظران براین عقیده‌اند که حقوق مربوط به خانواده قبل از تصویب قانون حمایت خانواده از قواعد آمره و مربوط به نظم عمومی بوده است و ماده واحده در واقع استثنائی برنظم عمومی بوده است که مبنای آمره بودن قوانین این دسته از روابط قرار گرفته است. با این استدلال نتیجه میگیرند که فلسفه تصویب ماده واحده که همانا لزوم احترام به مذهب اقلیت‌ها بوده است با تصویب قانون حمایت خانواده منتفی نشده و بند ۱ ماده واحده قلمرو خاص خود دارد.

برای تعیین ارزش علمی این نظر باید بمفهوم «نظم عمومی» از جهت عملی قضیه توجه داشت. هماهنگی هرپدیده را در يك سیستم حقوقی با سایر تأسیسات حقوقی با ضابطه «قابل تحمل بودن» آن پدیده برای اکثریت افراد اجتماع میتوان تشخیص داد. بدیهی است عوامل مختلفی در شدت حساسیت افکار عمومی نسبت به پذیرش يك پدیده نو دخالت دارند که وابستگی‌های مذهبی و سنتی مهمترین آنهاست و تشخیص اینکه يك پدیده در عرف اجتماعی قابل تحمل است یا نه بامقام قانونگذاری جامعه است. از همین‌جا میتوان به‌ضرورت تعلق افراد تشکیل دهنده مجالس قانونگذاری به فرهنگ توده پی برد. نکته دیگر اینکه قابل جذب ندانستن يك پدیده نو در سیستم حقوقی جامعه بدلیل عدم هماهنگی با نظم عمومی نباید تا حدیک دگم صلابت داشته باشد تا جائیکه مانع تحول حقوقی در جامعه گردد. ناگفته پیداست که «ضرورت‌ها همواره آمادگیهای لازم را در افراد اجتماع و افکار عمومی برای پذیرش وضع تازه ایجاد مینماید. از باب مثال برای محدود کردن آزادی مرد در طلاق يك جانبه و جلوگیری از تعدد زوجات بموجب يك متن قانونی، با اعطای حقوق سیاسی به زنان و آشنا ساختن آنان با حقوق فردی خود، از پیش تمهید مقدمه گردید و پذیرش قانون حمایت خانواده در جامعه باتکاء این سابقه صورت گرفت.

بدون تردید مقررات مربوط به حقوق خانواده قبل از تصویب قانون حمایت خانواده نیز از قواعد آمریه بوده و این ویژگی را در میان سایر مقررات قانون مدنی داشته است، لیکن ماهیت «نظم عمومی» که قانون حمایت خانواده برآن متکی است با «نظم عمومی» که حقوق خانواده قانون مدنی براساس آن تدوین شده است متفاوت است: در اولی رنگ سیاسی دارد و دومی رنگ مذهبی.

به بیان دیگر جانشینی قانون حمایت خانواده نسبت به مقررات قانون مدنی مبتنی بر يك ضرورت سیاسی بوده است. گذشته از اینکه ملاحظات سیاسی در «نظم عمومی» بیشتر دخالت دارد تا ملاحظات مذهبی، استثنا بر قانون حمایت خانواده از

دوجهت قابل پذیرش نیست:

۱- برای آندسته از افراد اجتماع که قانون حمایت خانواده را در زمینه حقوق فردی خود، يك قانون تحدیدی میدانند، پذیرش اینکه اقلیت‌های مذهبی حقوقی بیش از آنان در اجتماع داشته باشند دشوار است.

۲- هرچند قانون حمایت خانواده ظاهراً مقررات قانون مدنی را از بعضی جهات نسخ کرده است، ولی با توجه به‌مأخذ فقهی حقوق خانواده در قانون مدنی، قانون مزبور در جهت خلاف مقررات فقهی شیعه تکوین یافته است و ضرورت فقهی حقوق خانواده به‌ضرورت سیاسی تغییر ماهیت داده است. در چنین شرایطی احترام بمقررات مذهبی اقلیت‌ها نیز تحت تأثیر يك ضرورت سیاسی منتفی میگردد. خلاف این اصل، ترجیح بلامرجهی برای اقلیت در قبال اکثریت ایجاد خواهد کرد.

نتیجه آنکه ماده واحده گذشته از اینکه اساساً ناظر «باهلیت» اقلیت‌های مذهبی نمیباشد، قلمرو شمول آن به‌مباحث ارث، وصیت و فرزند خواندگی محدود میگردد. تداخل احکام ماده واحده با مقررات قانون مدنی در باب ارث، اجمال قانون مدنی را در خصوص موانع ارث مرتفع ساخته است.

کیفیت نگارش سرفصل، فصل سوم از باب دوم قانون مدنی باین عبارت «در شرایط و جمله از موانع ارث» این تردید را در محافل حقوقی کشور بوجود آورده است که آیا موانع ارث در حقوق ایران منحصرأ قتل و لعان است یا اجمال در بیان سرفصل سوم باب دوم قانون مدنی، در واقع اشارتی است، به‌موانع ارث در فقه شیعه که مأخذ قانون مدنی در باب ارث میباشد؟

تا پیش از تصویب ماده واحده و تصریح باینکه در مسائل مربوط به‌ارث و وصیت عادات و قواعد مسلمة متداوله در مذهب متوفی اجرا میشود، درخصوص موانع ارث باب بحث مفتوح بود ولی با تصویب ماده واحده محلی برای بحث باقی نمی‌ماند زیرا وقتی اقلیت‌های مذهبی از جهت وراثت تابع مقررات کیشی خود باشند بقاعده «اولویت» احکام فقه شیعه نیز در باب ارث برای پیروان این مذهب لازم‌الرعایه میباشد. ارزش عملی این بحث وقتی روشن میگردد که متوفی بمذهب اسلام درگذشته باشد و ورثه او دارای مذاهب دیگری باشند. در این زمینه از شعبه اول دادگاه بخش تهران رأیی صادر گردیده که عیناً نقل میشود:

گردشکار: بدو آقای... درخواستی بکلاسه ۲۸۱۱-۴۶ بخواسته صدورگواهی حصر وراثت نسبت به مرحومه... تسلیم دفتر دادگاههای بخش تهران مینماید که بکلاسه بالا در شعبه اول دادگاه بخش مطرح رسیدگی قرار میگردد. پس از استماع شهادت شهود و انتشار آگهی‌های مربوطه، در مهلت قانونی آقای... اصالتاً و وکالتاً از طرف فرزندان خود دادخواست اعتراض به تقاضای آقای... تقدیم دادگاه مینماید که بکلاسه ۴۴۵۴۷ تحت رسیدگی قرار میگردد. چون در جریان رسیدگی باین اعتراض دادگاه اختلاف در اصل نکاح را بین متوفیه و آقای...

(واخواه) محقق تشخیص میدهد باعتبار اینکه آقای (واخواه) دادخواستی بکلاسه ۵۸۸/۴۸ بخواسته اعلام بطلان سند ازدواج بین آقای (واخوانده) و مرحومه (متوفیه) بدادگاه شهرستان تهران تقدیم نموده بوده است، پرونده اعتراضی را به دادگاه شهرستان تهران احاله مینماید که رسیدگی به پرونده موصوف به شعبه ۲۰ دادگاه شهرستان ارجاع میگردد. شعبه ۴۸ دادگاه شهرستان نیز در مقام رسیدگی به دادخواست ابطال سند ازدواج قرار ارجاع امر به محکمه شرع در خصوص احراز رابطه زوجیت بین متوفیه و واخوانده صادر مینماید که دادگاه شرع بموجب دادنامه شماره ۱۰۰-۱۰/۸/۴۹ حکم به نفی رابطه زوجیت بین آقای (واخواه) و متوفیه صادر مینماید که این حکم در دادگاه تجدید نظر شرع نیز مورد تأیید قرار میگیرد و شعبه ۴۸ دادگاه شهرستان تهران بر مبنای این تصمیم دادگاه شرع دعوی آقای را مردود اعلام مینماید. از طرف دیگر بانو با وکالت آقای یکی از دختران مرحومه دادخواستی بخواسته وارد ثالث در پرونده کلاسه ۴۴۵/۴۷ شعبه ۲۰ دادگاه شهرستان (دادخواست اعتراضی شعبه اول دادگاه بخش با یک کلاسه در دادگاه شهرستان تهران ثبت میشود) تقدیم دادگاه شهرستان مینماید که دادگاه مزبور در مقام رسیدگی بایک دعوی در جلسه رسیدگی مورخ ۲۲/۶/۵۰ باعتبار اینکه شعبه اول دادگاه بخش رسیدگی به تقاضای صدور گواهی حصر وراثت را متوقف بر روشن شدن رابطه زوجیت بین آقای (واخواه) و متوفیه دانسته است، از سوی دیگر شعبه ۴۸ دادگاه شهرستان در مقام رسیدگی به دعوی ابطال عقدنامه رأی به رد دعوی صادر نموده است، دادخواست مذکور را جهت اقدام قانونی مجدداً بایک دادگاه (شعبه اول دادگاه بخش) ارسال میدارد. شعبه اول دادگاه بخش نیز طبق صورتجلسه مورخ ۹/۸/۵۱ باعتبار اینکه اولاً شعبه ۲۰ دادگاه شهرستان نسبت به دعوی ورود ثالث اظهار نظر ننموده ثانیاً احاله پرونده اعتراضی در این دادگاه بدادگاه شهرستان در واقع اعلام عدم صلاحیت از ناحیه این دادگاه بوده است، پرونده را جهت حل اختلاف بدادگاه استان مرکز ارسال میدارد تا در مورد اختلاف در صلاحیت دادگاه شهرستان و این دادگاه (دادگاه بخش) در امر رسیدگی با اعتراض اظهار نظر شود. شعبه هشتم دادگاه استان مرکز طبق صورتجلسه ۱۴/۱۰/۵۱ باعتبار اینکه اساساً دادگاه شهرستان در خصوص عدم صلاحیت خود قراری صادر نکرده است پرونده مربوطه را بدادگاه شهرستان عودت میدهد. تا تصمیم شایسته اتخاذ نماید. پس از وصول پرونده به شعبه ۲۰ دادگاه شهرستان آقای دادخواست ورود ثالث را مسترد میدارد که دادگاه مزبور اقدام به صدور قرار ابطال دادخواست مینماید و در مورد قرار احاله مورخ ۴/۹/۴۷ این دادگاه (دادگاه بخش) چنین اظهار نظر مینماید: قرار مزبور دلالت بر عدم صلاحیت نداشته و دادگاه تالی رسیدگی به تقاضای صدور گواهی حصر وراثت متقاضیان را متوقف به روشن شدن سرنوشت اختلاف واخواهها و واخوانده در مورد وجود یا عدم رابطه زوجیت بین متوفیه و واخواه در زمان فوت نموده است.

و مجدداً پرونده‌های مربوطه را بایک دادگاه ارسال می‌دارد. سرانجام در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۵۲۷۱۵ شعبه اول دادگاه بخش تهران در وقت مقرر با حضور آقای وکیل واخونده و آقای وکیل بانو ... دختر متوفیه و شخص واخوه تشکیل است. با ملاحظه تصمیم اخیر شعبه ۲۰ دادگاه شهرستان و اینکه آن دادگاه نسبت به دادگاه بخش در مرتبه عالی قرار گرفته و تصمیم دادگاه مزبور برای این دادگاه جنبه ارشادی دارد با استماع مدافعات حاضرین در جلسه ضمن عدول از تصمیم مورخ ۹ اردیبهشت ۵۱۸۹ ختم رسیدگی را اعلام و بشرح زیر مبادرت به صدور رأی مینماید:

رأی: در مورد دعوی واخواهی آقای اصالتاً و وکالتاً از طرف فرزندان خود، نظر باینکه طبق رأی شماره ۱۰۰-۱۰/۸/۴۹ محکمه شرع تهران که در مرحله تجدیدنظر نیز تأیید گردیده است علقه زوجیت آقای با متوفیه بلحاظ تشرف او (متوفیه) بدین اسلام و ازدواج با مردی مسلمان گسسته است بنابراین با انتفاء رابطه قرابت بین او و متوفیه در زمان فوت موجبی برای وراثت او از نامبرده وجود نداشته دعوی مطروحه تا آنجا که مربوط به شخص وی میشود بلحاظ فوق محکوم به رد است و نیز دعوی مزبور باعتبار فرزندان متوفی که با وکالت آقای طرح گردیده است مردود اعلام میشود زیرا از مجموع محتویات پرونده چنین استنباط میگردد که مذهب آقای و فرزندان او وحتی بانوی متوفیه (قبل از تشرف باسلام) کلیمی بوده که این واقعیت بطور تلویحی بشرح صورتجلسه مورخ ۱۰ اردیبهشت ۴۷۷۱۰ مضبوط در پرونده کلاسه ۴۷/۲۴۷ مورد پذیرش واخواهان نیز قرار گرفته است، مضافاً آنکه با وجودیکه زمینه اصلی دفاعیات طرفین در جلسات متعدد دادرسی مذهب متوفیه و معترضین بوده است، از ناحیه وکیل واخواهان ادعای خلاف نشده و شخص آقای نیز در جلسه مورخ ۱۵ اردیبهشت ۵۲۷۱۵ که بوکالت از طرف فرزندان خود دفاع مینموده است این مطلب را تلویحاً پذیرفته است. از طرف دیگر متوفیه بموجب اقرار نامه رسمی شماره ۱۹ اردیبهشت ۴۴ تنظیمی در دفترخانه شماره اسناد رسمی تهران که فتوکپی آن در پرونده مضبوط است، تشرف خود را بدین اسلام اعلام و طبق عرف مذهبی بموجب فتوکپی دستخطی که منتسب به یکی از مراجع تقلید شیعیان است، مراتب تأیید شده است. بنابراین اسلام متوفیه و غیر مسلم بودن فرزندان وی تا زمان فوت آن مرحومه بنظر دادگاه محرز است که هرچند در قانون مدنی ایران صریحاً غیر مسلم بودن از موانع ارث شمرده نشده است لیکن با توجه به عنوان فصل سوم از باب دوم قانون مدنی که با عبارت (جمله‌ای از موانع ارث) بیان شده است، معلوم میگردد که قانونگذار ایران تحت شرایط خاص زمان، نخواست است کلیه موانع ارث را صریحاً بیان نماید، چه در غیر اینصورت بکاربردن عنوان فوق در متن قانونی غیر معقول مینماید. بعبارت دیگر قانونگذار ایران با در نظر داشتن مفاد ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی، استنباط آنچه را که خود در بیان «کامل و صریح» آن دچار محظور بوده است بدادرس دادگاه واگذار نموده است و طبق ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی.»

در صورتیکه قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نبوده و یا متناقض باشد دادگاههای دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادات مسلم، قضیه را قطع و فصل نمایند «بنابراین، مورد از مصادیق بارز ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی تشخیص میگردد که باید طبق روح و مفاد قوانین موضوعه حل و فصل شود و چون منظور از «روح و مفاد قوانین موضوعه» قواعد و اصولی است که پایه و اساس قوانین موضوعه کشوری قرار میگیرد و رعایت آن اصول حتی برای قانونگذار در مقام وضع لازم میباشد و از تدقیق در مواد قانون مدنی و با عنایت به اصل دوم متمم قانون اساسی که پیروی از مذهب جعفری را در وضع قوانین لازم دانسته است چنین استنباط میگردد که راهنمای نویسندگان قانون مدنی ایران، اصول و قواعد مبنائی حقوق جعفری بوده است، مضافاً آنکه در ایران دین اسلام علاوه بر معتقدات مردم جزء عادات مسلم نیز بشمار میروند، بنابراین بنظر این دادگاه کفر که یکی از موانع ارث در حقوق اسلام است، در حقوق ایران نیز از موانع ارث محسوب میشود. خاصه آنکه در مواد ۱۰۵۹ و ۱۱۹۲ قانون مدنی نیز آثاری بر آن مترتب است و چون منظور از کفر در عرف مذهبی انتخاب هر مذهبی است که با پیدایش مذهب اسلام، احکام آن بقاعده تکامل ادیان ارزش و اعتبار خود را از دست داده باشد و آیه (ان الدین عندالله الاسلام و من یتبع غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه) و نظر مراجع مذهبی نیز این تعبیر را از کفر تأیید میکند، لذا بقاء آقایان..... بمذهب کلیمی از مصادیق کفر شمرده میشود و حکم به ممنوعیت آنان از ارث مرحومه..... صادر و اعلام میگردد و در مورد....

هرچند در توجیه رأی فوق از ماده واحده کمک گرفته نشده است لیکن بند ۲ ماده مزبور درستی رأی را تأیید مینماید. لازم به تذکر است که این رأی در مرحله فرجام نیز ابرام شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

████████████████████

████████████████

██████████